**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و دوم\_ 1 آبان 1400**

**[مرجح دوم]**

مرجح دومی که برای باب تزاحم بیان فرموده­اند این است که اگر دو واجب بود، یکی مشروط به قدرت عقلیه و دیگری مشروط به قدرت شرعیه. آن واجبی که مشروط به قدرت عقلیه است، بر آن واجبی که مشروط به قدرت شرعیه است، مقدم می­شود.

در این­جا من سه نکته را ابتداءً اشاره میکنم تا مقدمه­ایی برای اصل این بحث باشد که بحث مهمی هم خواهد بود و فروع فقهیه­ایی هم قابل تفریع بر همین بحث است:

**[نکتۀ اول؛ قدرت عقلیه و قدرت شرعیه]**

نکتۀ اول توضیح دو واژۀ قدرت عقلیه، و قدرت شرعیه است. مقصود از قدرت شرعیه، آن­جا است که واژۀ قدرت یا مترادف و هم معنای قدرت، در لسان دلیل، شرعاً أخذ شود، مثلا بگوید یجب الحج علی المستطیع، استطاعت از واژه­های هم معنای قدرت است، که در لسان دلیل أخذ شده است، این را می­گوییم قدرت شرعیه­، مقصود از قدرت عقلیه، آن­جا است که و لو در لسان دلیل چیزی نیامده، اما این مسلم است که هر تکلیفی مشروط به قدرت است. لولا القدرة به خواهد مکلفی در مواردی تکلیف داشته باشد، ممکن نیست. این را شما به نام قدرت عقلیه از آن یاد کنید، این دو واژه.

**[نکتۀ دوم؛ ملاک اشتراط تکلیف به قدرت]**

نکتۀ دوم یک اختلافی است بین مشهور اصولیین از یک سو و محقق نائینی رضوان الله تعالی علیه از سوی دیگر، سوال این است در آن­جا که سخن از قدرت عقلیه است، در برابر قدرت شرعیه، ملاک این اشتراط تکلیف به قدرت چیست؟ این شرطیت قدرت، از کجا ناشی می­شود؟

مشهور می­فرمایند از آن­جا که عقل حکم می­کند به قبح خطاب عاجز، حکم می­کند به قبح بعث در جایی که قدرت بر انبعاث نباشد، پس ریشۀ این قدرت ملاک اشتراط تکلیف به قدرت عقل است و حکم عقل به لزوم قدرت و قبح عقاب عاجز، این نظر مشهور است. اما مرحوم نائینی می­فرماید شرطیت قدرت، به اقتضاء نفس خطاب است، خود خطاب در درونش، شرطیت قدرت نهفته است و اگر عقل هم حکم می­کند به قبح خطاب عاجز، از این جهت است که در نفس خطاب شرطیت قدرت نهفته است. و تا یک امری را ممکن باشد به ذات خود شیء نسبت دهیم، به امری بیرون از ذات نمی­توان نسبت داد. در خود خطاب شرطیت قدرت نهفته است، تا این ممکن است، نمی­توان به حکم عقل استناد کرد، اگر جایی چوبی نباشد، تا آتشی صورت بگیرد، مستند می­کنیم به نبودن چوب، نه به رطوبت، نه به این که آتش نزدیک به چوب نبود، مستند می کنیم به نبودن چوب، این جا هم قدرت لازم است در انجام تکلیف برخواستۀ از نفس خطاب است. البته این بحث خود باید جداگانه مطرح شود، ما دنبال این مطلب نیستیم، فقط اشاره کردم و بس، به همین حد کافی است.

**[نکتۀ سوم؛ بازگشت شرط به موضوع و موضوع به شرط]**

نکتۀ سوم این که چه مبنای مشهور را اختیار کنیم و چه مبنای محقق نائینی را در این نکته تفاوتی نیست که بازگشت هر شرطی به موضوع است کما این­که بازگشت هر موضوعی به شرط است، در آن­جمله­ایی که داشتیم یجب الحج علی المستطیع، مستطیع موضوع است، وقتی کلمۀ مستطیع بشکافیم، از درونش این جمله بیرون می­آید، ان استطعتَ یجب علیک الحج. پس ببینید موضوع به شرط برگشت، اگر هم جمله جملۀ شرطیه بود، ان استطعت یجب علیک الحج، این جملۀ شرطیه به این بر می گردد که یجب الحجُ علی المستطیع.

پس بازگشت هر شرطی، به موضوع است، کما این­که بازگشت هر موضوعی به شرط است. همیشه در همۀ تکالیف عقلا یا به اقتضای خطاب، یا در لسان دلیل، موضوع قادر است، اگر گفت «صل» این وجوب «صلاة»، وجوب حکم، طلاة متعلق حکم و موضوع قادر. و لو کلمۀ علی القادر را نگفته باشد، که اسمش را قدرت عقلیه بگذارید، بر هر دو مبنا این جا تفاوتی نیست، چه در لسان دلیل آورده باشد، یجب الحج علی القادر، پس مراد از قدرت شرعیه، هی المأخوذه فی خطاب الشارع، مثل این­که در مورد تیمم، می­فرماید، **فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعیدا طیبا**[[1]](#footnote-1)، این­جا مکلفین به دو قسم تقسیم شده­اند، واجدین ماء، فاقدین ماء. موضوع تیمم، فاقد الماء است. تقسیم قاطع شراکت است، نمی­شود، واجد الماء با فاقد الماء، یک حکم داشته باشد، و الا تقسیم غلط است.واجد الماء موضوع وضو است، یعنی القادر علی استعمال الماء، فاقد الماء هم یعنی کسی که قادر بر استعمال ماء نیست، اگر چه آب باشد، این مقدمات بحث که یک اصطلاحی در ذهن شما باشد.

**[تزاحم بین مشروط به قدرت عقلیه با مشروط به قدرت شرعیه]**

حال بیایید در اصل بحث ما. ما اگر دو واجب داشتیم، یکی از این دو واجب مشروط به قدرت عقلیه بود، واجب دیگر، مشروط به قدرت شرعیه بود، تزاحم، بین این دو درگرفت، مثلا از یک سوء امر داریم انقذ الغریق، از سوی دیگر امر داریم به وضوء یا غسل، یا باید انقاذ غریق کنم، وضو و غسل را کنار بگذارم، سراغ تیمم بروم، یا وضو و غسل انجام دهم، انقاذ غریق را ترک کنم، منهای این نکته طرف انقاذ انسان است و اهم، این را که می دانیم، از این غمض عین کنیم، حال اگر یکی امر انقذ بود، یکی امر وضو و غسل، اینجا یک مشروط به قدرت شرعیه داریم به نام وضو و غسل، یکی هم انقاذ غریق است، که مشروط به قدرت شرعیه نشده است ولی مشروط ب قدرت عقلیه هست. یعنی چی مشروط به قدرت عقلیه است، یعنی موضوع انقاذ نفس محترمه، موضوع این وجوب قادر است، غیر قادر که تکلیف ندارد، حال این قدرت به اقتضاء نفس خطاب باشد، یا به حکم عقل، بالاخره، بازشگت، انقذ الغریق به این است که یجب الانقاذ علی القادر، چون گفتیم بازگشت هر شرطی به موضوع است، منتهی، یکی قدرت عقلیه است، انقاذ غریق، یکی قدرت شرعیه است. **فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعیدا طیبا**،

در این جا فرموده است **ما هو المشروط بالقدرة العقلیه، مقدم علی المشروط بالقدرة الشرعیة**. از این­نگاه فقط مناقشۀ در مثال نکنید که ما می­دانیم نجات انسان در عقل و شرع اهم است، آن یک مرجح دیگری است، ما نگاهمان فقط به این است که یکی قدرت عقلیه است و یکی قدرت شرعیه. آیا ما هو المشروط بالقدرة العقلیه مقدم است یا ما هو الشمروط بالقدرة الشرعیه؟

**[وجه تقدم مشروط به قدرت عقلی بر مشروط به قدرت شرعی]**

گفته اند ما هو المشروط بالقدرة العقلیه که انقاذ باشد، مقدم است. حال چرا؟ دو وجه را بیان کرده­اند. شما اگر انقاذ غریق را مقدم کردید، هیچ تفویتی در غرض شارع و ملاکات شارع، مصالح و اغراض شارع رخ نداده است، چون انقاذ غریق کرده­ایید، شده ایید فاقد الماء و فاقد الماء هم وظیفه­اش تیمم است. اما اگر وضو گرفتید، غسل کردید یعنی مشروطبه قدرت شرعیه را مقدم کردید، غرض انقاذ دیگر برای همیشه فوت شد. چیزی نماند دیگر. در لسان **فلم تجدوا ماء فتیمموا** قدرت بر وضو و غسل اخذ شده است اما در لسان «انقذ الغریقَ» فقط آن قدرت عقلیه است و بس که شما دارید.

پس از نظر شرع انقاذ غریق مقید به قدرت در لسان دلیل نشده است اما در لسان دلیل وضوء غسل مقید به قدرت شده است. حال اگر من آمدم، انقاذ غریق را انتخاب کردم، که مشروط به قدرت شرعیه نبود، فقط در آن قدر عقلیه ملحوظ بود، الان قادر بر وضو و غسل نیستم، قادر بر اتیان به واجب مشروط به قدرت شرعیه نیستم، طبیعتا دیگر موضوع ندارد.

مگر نگفتیم در مقدمۀ سوم که بازگشت هر موضوعی به شرط است، وقتی گفت یجب علی القادر الوضوء، یعنی اگر قادری وضوء لازم است، من الان قادر نیستم، می روم سراغ تیمم، و هیچ ملاکی در این­جا توسط من فوت نشده است. اما ملاک انقاذ فوق نشده که روشن است و من انقاذ غریق کردم، اما ملاک مشروط به قدرت شرعیه، من که رفتم و انقاذ کردم، خود به خود فوت شد، اما اگر آمدم، وضو گرفتم، **فقد فَوَتَ ملاکَ غیر المشروط بالقدرة**، با وضو گرفتن من، تفویت صورت گرفته است، نه انتفاء، دیگر قدرت ندارم، آن­جا که خود به خود موضوع منتفی شود، نامش تفویت نیست، اما آنجا که من خودم، موضوع را منتفی کنم، نامش تفویت است، آنجا که قدرت، قدرت عقلیه است، با وضو گرفتن من، تفویت می­شود اما اگر وضو نگرفتم، انقاذ کردم، موضوع وضو منتفی است، چون الان دیگر قادر نیستم، به فرمود اگر قادر هستی، وضو بگیر، الان قادر نیستی. کجا فرمود اگر قادری وضو بگیر؟ گفتیم بازگشت هر وضوعی به یک قضیۀ شرطیه است، وقتی فرمود **و لن تجدوا ماء** این یعنی القادرُ موضوعٌ، بشکافید از درونش یک قضیۀ شرطیه بیرون می آید پس به من گفته: اگر قادر بودی، وضو بگیر.

من ساده­تر عرض کنم، اگر مولا این دو جمله را گفت، **انقذ الغریق**، جملۀ دوم اگر می­توانستی وضو بگیری، وضو بگیر. وقتی من انقاذ غریق می­کنم، دیگر نمی توانم وضو بگیرم، منتفی شد به انتفاء موضوع.

**[با تقدیم مشروط به قدرت عقلیه، تفویتی رخ نمی­دهد]**

این با مرجح قبل فرق دارد. مرجح قبل بر این نکته تأکید می کد که وضو نگیر چون وضو بدل دارد. این مرجح دوم اصلا با بدل فرق دارد، من با این کار دارم که اگر انقاذ غریق کردم، ملاک انقاذ محقق شده و تفویتی نسبت به ملاک وضو انجام نشده است، نیامدم آب را دور بریزم بلکه من با انجام دادن یک واجب دیگر، موضوع برای واجب دوم باقی نمانده است. چون موضوع ان استطعت بود، من که دیگر الان قدرت ندارم، پس در مرجح اول تمام تأکید بر بدل داشتن و بدل نداشتن است.

در مرجح دوم تاکید بر این است که اگر ما هو المأخوذ فیه القدرة بالقدرة العقلیه را مقدم کنید، تقویتی صورت نمی­گیرد، بلکه خود به خود موضوع برای واجب دیگر باقی نمی­ماند. در حالی که اگر ما هو المأخوذ بالقدرة شرعیه را مقدم کردی، در لسان انقذ که قدرت اخذ نشده بود تا آن هم بشود قدرت شرعیه، بلکه ماخوذ به قدرت عقلیه بود وتو هم داشتی، خود به خود خودت را از قدرت انداختی، شارع که نگفت ان استطعتَ انقذ الغریق، لذا شما تفویت کردی.

پس ما هو الماخوذ فیه القدرة العقلیه را مقدم کن بر آن­چه قدرت شرعیه در آن اخذ شده است.

و للکلام تتمة

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. نساء: 43. [↑](#footnote-ref-1)